

ایران برگر
(فیلمنامه)

مسعود جعفری جوزانی

محمد هادی کریمی



نشر آناپنا

۱۳۹۴

سرشناسه : جعفری جوزانی، مسعود، ۱۳۲۷ -
 عنوان و نام پدیدآور : ایران برگر (فیلمنامه) / مسعود جعفری جوزانی، محمد هادی کریمی.
 مشخصات نشر : تهران: انتشارات آناپنا، ۱۳۹۴.
 مشخصات ظاهری : ۱۴۸ ص.: مصور(رنگی).
 شابک : ۹۷۸-۶۰۰-۷۳۹۴-۱۲-۰
 وضعیت فهرست نویسی : فیا
 یادداشت : کتابنامه .
 موضوع : فیلمنامه‌ها
 شناسه افزوده : کریمی، محمد هادی، ۱۳۴۹ -
 رده بندی کنگره : ۱۳۹۳ /لف ۱۹۹۷/PN
 رده بندی دیویی : ۷۹۱/۴۳۷۲
 شماره کتابشناسی ملی : ۳۷۵۲۳۹۶



نشر آناپنا

ایران برگر

مسعود جعفری جوزانی

محمد هادی کریمی

صفحه آرا : یاسر عزابادی

طراح جلد : فرود عباسی

شمارگان : ۱۲۰۰ جلد

نوبت چاپ : اول ۱۳۹۴

لیتوگرافی : نقره آبی

چاپ : شاد رنگ

شابک : ۹۷۸ - ۶۰۰ - ۷۳۹۴ - ۱۲ - ۰

دوازده هزار تومان

همه ی حقوق برای ناشر محفوظ است!

نشانی : تهران، رودکی، پایین تر از تقاطع سپه رودکی، کوچه پدرامی، پلاک ۲، طبقه ۴، واحد ۹

کد پستی : ۱۳۴۶۷۵۳۳۳۱

تلفن : ۰۹۱۲۵۲۷۲۸۵۸ - ۶۶۳۷۷۶۱۱

ایمیل : anapananashr@gmail.com

وب سایت : www.anapana.ir

به جای مقدمه...

سال ۸۰، در گرما گرم پیش تولید «در چشم باد» آقای جوزانی ایده‌ی اصلی ایران برگ را با من در میان گذاشت و طرحی را در میانه‌ی گفتگوها رقم زد که متنی را با نام «ایران برگ یا چگونه آموختیم پیتزا بخوریم و خوشبختی را در آغوش بگیریم» را فراهم کردم. متن اولیه‌ای که در آن سال به تناوب سه بار توسط هر دو نفرمان دوباره نویسی شد. از لفظ بازنویسی نمی‌خواهم استفاده کنم، چرا که در این دوباره نویسی‌ها، رنگ آمیزی شخصیت‌ها و رفع حشو و زوائد و یکدست کردن لحن بیان روایت و اعراض از قرینه سازی‌های مصداقی در جامعه، مد نظر بود و شخصیت، چیدمان اتفاقات و آغاز و انجام داستان همان بود که بود. در واقع در این نوشتن‌های مکرری که به تناوب توسط هر دویمان انجام می‌شد، تلاش برای رسیدن به بیان خالصی از کانسپت اولیه‌ای که آقای جوزانی دلیسته‌ی آن بود صورت می‌گرفت که با دیدن فیلم مفاهیم بیشتر برجسته شوند و در جلوی کادر قرار بگیرند نه مصادیقی که در هر برهه از زمان با جنس و فرم و شکل گبری ظاهر می‌شوند و مصداق عینی آن مفهوم در آن عصرند، نه چیز بیشتر و قرار بر این بود که بر اساس آن فیلمی ساخته شود که در جشن‌های صیدین مال دموکراسی خواهی ملت ایران به نمایش درآید که با برهم خوردن تقدیم و تأخر ساخت این فیلم و سریال در چشم باد، تولید ایران برگ به مدت سیزده سال به تأخیر افتاد.

اما دو نکته درباره‌ی این فیلمنامه و فیلمی که از روی آن ساخته شده گفتنی است. در سال ۸۰، ایده‌ی این فیلم در ذهن مسعود جعفری جوزانی شکل گرفت. فیلمسازی که شهره به خلق درام‌های حماسی ملی و میهنی است و حداقل نامدارترین کارهای کارنامه‌ی هنری اش در این زمره قرار دارند. شاید برای بقیه نیز این نکته جالب باشد که چرا جوزانی

به طرف ساخت یک فیلم کم‌دی موقعیت می‌آید، آن هم در زمانی که دوازده سال پیش سینمای کم‌دی موقعیتی به لحاظ گیشه و استقبال مخاطب نداشت و فیلم‌های اجتماعی و سیاسی روز که بیشتر برگردان فوتورمان وار آثار ژورنالیستی مطبوعات پر تب و تاب آن سالها بودند، در صدر بود و قدر می‌دید. پس سینما چه حاشیه و چه متن‌اش نمی‌تواند عامل محرکه برای خلق این اثر باشد و ملاحظات از جنس خود سینما سائق و پیش‌برنده به این سمت و سو باشد.

نکته‌ای که به لحاظ روانشناسی، به آن رسیدم در این ماجرا نهفته است که درست در نود و ششمین سال فرمان مشروطیت (در سال ۸۰ که نطفه‌ی فیلمنامه بسته شد) جوزانی در گرماگرم دوباره نویسی سریال در چشم باد و مراجعه‌ی مکرر به منابع تحقیقاتی‌اش برای کاملتر شدن داستان و نیز استناد بیشتر به وقایع تاریخی، به سیکل معیوبی برخورد می‌کرد که از فوط تراژیک بودن به موقعیتی کمیک تبدیل شده بود. با اینکه با گذشت یک قرن از ورود دموکراسی به ایران برای تأسیس پارلمان که عدالت‌خانه‌اش می‌نامیدند و برای رسیدن به عدالت دست به دامن پارلمان‌تاریزم و به تبع آن دموکراسی و رأی‌گیری شده بودند، هنوز عدالتخواهی دغدغه‌ی اصلی کف جامعه و سقف آرمانهای ملی‌مردمانی است که عدالت را در معنای مستتر آن یعنی مساوات می‌خواهند و هنوز نمی‌دانند عدالت با مساوات در معنا، کاملاً متباین است و نظرشان را تأمین نخواهد کرد. نکته‌ی قابل‌تأملی است اینکه با گذشت یک قرن هنوز پُلْتیک، را بعضی‌ها پولوتیک می‌خوانند و دیگرهای پولو در آستانه‌ی انتخابات روی آتش طبخ می‌رود و بعضی‌ها هم زحمت طبخ به خود نداده‌اند و «پول تیک» قرائت می‌کنند این واژه‌ی فرنگی را و به اصطلاح خشکه تمام می‌کنند و می‌روند هم نکته‌ی حیرت‌انگیز این ماجرای تراژیک است. اینکه شعرهای انتقادی سید اشراف‌الدین گیلانی «نسیم شمال» و هجویات میرزاده‌ی عشقی و عارف هنوز هم مصادیقی دارد، آنقدر تلخ و غمبار و گزنده است که به نقیض خود یعنی طنز تبدیل شود. اینکه پس از قریب صد سال (زمان

نگارش، سال ۸۰) هنوز نشریات صدر مشروطه، خواندنی می نمایند و احساس کسالت نمی کنی و خود را پرتاب شده به زمان و مکان دیگری نمی یابی، یعنی که ماجرا پر تراژیک تر از آن است که در قالب اصلی خود به نمایش درآید.

و این برای ذهنی که درگیر تصویرسازی یک حماسه ی میهنی از یک قرن ایستادگی در چشم باد و در مسیر تند باد است، حالا کمندی یک امکان نمایشی صرف نیست. یک امکان ذهنی برای بازتوانی روحی است. یک امکان کاتارسیستیک و پالایش روحی است که آن تراژدی را بتوانی بهتر درک کنی و عمیق تر آزرده و جریحه دار شوی. این کمندی، همان تراژدی ای است که زاویه ی دید و اندازه ی تمامی آن عوض شده؛ که گفته ی مشهوری است: گاهی اوقات ماجرای در یک نمای بسته کمندی است. در نمایی باز تراژدیک است و بالعکس. اما نکته ی دوم، پس از ۱۳ سال در دوباره نویسی های متن در سال ۹۳ هنوز هم همان وقایع سال ۸۰ با شکل و شمایل و اطوار دیگری دیده می شد و هنوز هجویه های مثلاً میرزاده ی عشقی، قابل تعمیم به بعضی از عوارض ناشی از دموکراسی در جامعه ی امروز است و روزنامه های صد سال پیش، بعضاً خواندنی هستند و عدالتخواهی هنوز از مسیر عدالتخواهانه خواهی دنبال می شود و عدالتخانه از میان رأی های مردم و هنوز هزار و یک شب حکایت های «رأی و رأی خواهی» به انجام نرسیده و باقی است. اگر چه فرزانه ای چون سقراط را اولین قربانی دموکراسی می نامند و کم نبوده اند فرزانه گانی که در پای این خدا، به مذبح رفته اند، اما بپذیریم که هنوز جز این راهی پیش روی عدالتخواهان نیست.

دکتر محمد هادی کریمی

زمستان ۱۳۹۳